

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۱۵

## کاربرد نجوم در تبیین مفاهیم عرفانی - تعلیمی بر مبنای شعر نظامی، انوری و ناصر خسرو

بهناز شهنوازی<sup>۱</sup>

چکیده:

گرایش به تعلیم و اخلاق و عرفان در تمام ادوار شعر فارسی وجود دارد؛ آنچه وجه تمایز اشعار در سبک‌ها و گفتمان‌های مختلف می‌شود، نحوه بیان شعرا و اندیشمندان است. در شعر انوری و ناصر خسرو، بخشی از اشعار تعلیمی با کمک تصاویر ادبی ساخته شده از صور فلکی است. شاعر با استفاده از جایگاه رفیع ستاره‌ها و سیاره‌ها، سعد و نحس بودن و... به تعلیم روی می‌آورد. در شعر نظامی، علاوه بر اشعار تعلیمی، تعلیم عرفانی نیز با کمک همین صور فلکی و مبانی علم نجوم ارائه می‌شود. در این پژوهش در پی ارائه گزارشی از شیوه بیان این شاعران هستیم. پژوهش بر مبنای شیوه توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای انجام شده است.

کلید واژه‌ها:

نظامی، انوری، ناصر خسرو، نجوم، شعر تعلیمی، شعر عرفانی

---

<sup>۱</sup> - هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خاش، دانشگاه آزاد اسلامی، خاش، ایران.

## پیشگفتار

آسمان از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول کرده است به همین علت عرفا و شاعران را وادار به مدح و ستایش خود و گاه پیش‌بینی‌هایی درباره آینده کرده است. در این بین بعضی از شاعران با الهام گرفتن از نام‌های ستارگان یا صور فلکی به سرودن اشعار نجومی پرداخته‌اند. منجمان پس از دوره ساسانی عموماً طبقات آسمان را هفت می‌پنداشتند و هر طبقه به یکی از سیارگان هفت‌گانه تعلق داشت. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۵) این سیارات عبارت هستند از: کیوان، بهرام، ناهید، اسد، تیر، خورشید، ماه. در ادب فارسی، این ترکیب «کنایه از نه‌فلک یا هفت سیاره» (عقیقی، ۱۳۹۱: ۶/۱) است. در این راستا، گرگانی در بیت زیر، از این سیاره‌ها با عنوان اندام آسمان یاد می‌کند. بنا بر این تفسیر، هر کدام از سیاره‌ها به منزله بخشی از بدنه آسمان محسوب می‌شوند و وظیفه‌ای خاص بر عهده آن‌ها نهاده شده است.

چو تو گویی بگیری آن فلان را      بل‌رزد هفت اندام آسمان را  
(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۵۸۶)

احکام نجوم یا اخترشناسی انگیزه اصلی علم نجوم ابتدایی بود. این دانش از نگاه انسان‌های دوره‌های کهن در تمام شئون زندگی خصوصی و اجتماعی بشر دخالت مستقیم داشته و «مدت‌ها به عنوان محرمانه‌ترین و مهم‌ترین علوم آدمی به حساب آمده است.» (بیکرمن، ۱۳۸۴: ۴۰) بر اساس اسناد موجود، علم احکام نجوم یکی از دانش‌های بسیار کهن ایران است. (مسعودی بخاری، ۱۳۷۹: ۷)

ویژگی‌های اقلیمی و تنوع آب و هوایی این سرزمین سبب شده که ایران را یکی از مادرهای دانش ستاره‌شناسی به حساب آورند بهره‌گیری وسیع از اصطلاحات نجومی در آثار فارسی میانه از قبیل بندهش، گزیده‌های زادسپرم و... و نیز یشت‌ها بخوبی نشان می‌دهد که دانش ستاره‌شناسی بر سراسر باورهای نویسندگان این آثار تسلط دارد و آنان سیر اختران را در برجهای آسمانی تعیین کننده سرنوشت و آغاز و انجام زندگی می‌دانسته‌اند. (بهروز، ۱۳۳۱: مقدمه)

گسترده‌گی حضور این دانش در متون شعری و از جمله در شاهنامه، دیوان خاقانی، خمسه نظامی و همچنین در اساطیر ایرانی نیز دلیل دیگری بر رواج آن در ایران باستانی است. با آن که پژوهش در رازهای سپهر در اندیشه اساطیری ایران کاری ناستوده به شمار می‌آمده است، همه جا قهرمانان اساطیری ایران از سر استیصال به این کار دست یازیده‌اند. (سرامی، ۱۳۶۸: ۵۴۹) در دوره اسلامی

بسیاری از دانشمندان به کار تألیف آثار احکامی پرداخته‌اند؛ به گونه‌ای که نجوم اسلامی مخصوصاً در آغاز کار و حتی پس از آن تا قرن سوم هجری دنباله کارهای ایرانیان و سنت علمی ایرانی در دوره پیش از اسلام است. (مسعودی بخاری، ۱۳۷۹: ۸) بخشی از این آثار به علت ارتباطی که با کار دانشمندان بزرگ، مثل ابوریحان، می‌یابد و نیز به خاطر نشانه‌هایی که از توالی این دانش در ایران پیش و پس از اسلام دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. (همان: ۷)

بی‌تردید، کشف قوانین علمی و پایه‌گذاری اخترشناسی علمی در عصر جدید، موجب شده است که باور به نقش و تأثیر ستارگان در زندگی انسان کاری ناروا و ناپذیرفتنی به حساب آید. (کوورجی کویاجی، ۱۳۸۰: ۱۰۰) اما با این حال، به هنگام مطالعه و پژوهش متن‌های کهن بناچار با همه برداشت‌ها و باورهای کهن که در روزگار گذشته به شکل گسترده در میان توده‌های مردم رواج داشته است و به آنها به منزله حقیقت‌های بنیادین توجه می‌کرده‌اند، برخورد می‌کنیم. این امر برای شناخت و تحلیل درونمایه‌های مثنوی اهمیت فراوان دارد و گوشه‌هایی تاریک از این کتاب بزرگ را روشن می‌سازد.

اشاره به این نکته نیز بایسته است که در روزگاران قدیم «تحقیق علمی در اجرام فلکی با علم احکام نجوم آمیخته بوده است...» (مصاحب، ۱۳۴۵: ۳۰۱۲) این امر سبب شده که این رشته از دانش بشری را به دو شعبه نجوم علمی و نجوم احکامی (همایی، ۱۳۶۹: ۱۳۹) تقسیم کنند و از جنبه‌های گوناگون به تفکیک جنبه‌های علمی و خرافی (کوورجی کویاجی، ۱۳۸۰: ۱۱۳) آن اقدام نمایند.

آنچه مسلم است، زیربنای فکر اخترشناسی اندیشه‌ای مذهبی بوده است، زیرا انسان باستانی ستارگان را ایزدانی نیرومند و توانا می‌پنداشته و بر این باور بوده است که سرنوشت و بخت آدمی در گرو تأثیر آنهاست. (بیکرمن، ۱۳۸۴: ۲۳۴)

برخی دیگر از پژوهشگران، «بنیاد احکام نجوم» را «اساطیری» دانسته‌اند و بر این نکته تأکید کرده‌اند که نجوم همراه اساطیر پیدا شده است (مسعودی بخاری، ۱۳۷۹: ۹) و با توجه به این که اساطیر را شکل منسوخ شده ادیان و مذاهبی دانسته‌اند که دیگر امروز بدان باور نداریم (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۳۴)، منشأ پیدایش نجوم به هر حال اندیشه‌های مذهبی خواهد بود.

منظور از اشعار نجومی ایاتی است که در آنها اصطلاحات علم اخترشناسی بکار برده شده است. در قرن‌های پیشین علم نجوم یکی از علوم مهم روز به شمار می‌رفت و این اهمیت به دو دلیل بود:

۱- کاربرد علم نجوم در تعیین اوقات شرعی و تقویم

۲- آگاهی از وضعیت آسمان در زمانی خاص جهت پیش‌گویی یا همان اختربینی (طالع بینی)

## بیان مسئله و سؤالات تحقیق

در این پژوهش، تحلیل تصاویر با رویکرد نجومی در آثار نظامی، انوری و ناصرخسرو صورت گرفته است که در نمایاندن ذهن هنری شاعران و قدرت خلق اثر آن‌ها، تأثیر بسزایی دارد. در پژوهش حاضر، موضوعاتی مانند عناصر و احکام نجومی، باورهای عامیانه و تأثیر اجرام در سرنوشت انسان‌ها و اسامی صور فلکی هم‌چون ناهید، ماه، خورشید و مشتری و نیز، اعتقاد به سعد و نحس بودن ستارگان، پرستش اجرام، روز و ساعت نیکو و... بررسی و کاویده شده است.

## پرسش‌های تحقیق

مهم‌ترین پرسش‌های تحقیق، عبارت است از:

- آیا مضامین روز و شب در خلق تصاویر ادبی برجسته بوده‌اند؟
- شعرای مورد بحث از کدام آرایه‌ها در ارتباط با اصطلاحات نجومی بهره گرفته اند؟
- مهم‌ترین کارکردهای اصطلاحات نجومی در آثار مورد پژوهش چیست؟

## اهداف و ضرورت تحقیق

تأکید این تحقیق بر شیوه تصویرآفرینی نظامی، انوری و ناصرخسرو از آن رو حائز اهمیت است که در غالب پژوهش‌هایی که پیرامون آثار این شاعران انجام شده، به وجه غنایی و مضامین عاشقانه آن پرداخته‌اند؛ ولی پرداختن به وجه و رویکرد نجومی، با وجود اهمیتی که دارد، از قلم افتاده است و اما اهداف اولاً، آشنایی با شَمّ والای نظامی، انوری و ناصرخسرو در ایجاد تصاویر زیبای نجومی و ثانیاً دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی می‌توانند با بهره‌مندی از نتایج این تحقیق، میزان هنرمندی شاعران را مشخص کرده، در مقایسه آنان با یکدیگر به شکلی علمی وبا ترسیم جداول آماری در باره قدرت تصویرآفرینی شاعران نظر بدهند.

## مقدمه

نجوم از دانش‌های کهن است که نمود گسترده‌ای در ادبیات فارسی دارد. کمتر دیوان و منظومه‌ای را می‌توان یافت که اشاره‌ای به صور فلکی، دانش نجوم و تأثیر آن در زندگی بشر نداشته باشد. برخی از این اشعار به بیان چگونگی قرار گرفتن صور فلکی اختصاص دارد. برخی از شاعران مانند خیام نیشابوری، حیرت و شگفتی خورد را در شعر مطرح کرده‌اند:

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش      زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

به نام خداوند جان و خرد      کزین برتر اندیشه بر نگذرد

کاربرد نجوم در تبیین مفاهیم عرفانی - تعلیمی بر مبنای شعر نظامی، انوری و ناصر خسرو / ۳۶۵

خداوند نام و خداوند جای      خداوند روزی ده رهنمای  
خداوند کیهان و گردان سپهر      فروزنده ماه و ناهید و مهر  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲/۱)

انوری در این شعر، موقعیت و جایگاه سیارات را در میان صورت‌های فلکی دایره البروج شرح داده است:

جرم خورشید دوش گه شام      سر به مغرب فرو کشید تمام  
به تعجب همی نظر کردیم      من و معشوق من ز گوشه بام  
تیر در پیش چهره زهره      از خجالت می شکست اقلام  
تیغ مریخ در دم عقرب      تخت خورشید بر سر زرغام  
دلو کیوان در اوفتاده به چاه      ماهی مشتتری رمیده ز دام  
جدی مفتون خوشه گندم      بره مذبح خنجر بهرام  
اسد اندر تحیر از پی ثور      گام بگشاده تا بیاید کام  
(انوری، ۱۳۹۱: ۳۵۶)

علم نجوم، به مقوله‌های خاصی تقسیم می‌شود:

۱- علم هیئت؛ ۲- ابعاد و اجرام؛ ۳- فن ستاره‌شناسی؛ ۴- اتصالات؛ ۵- آثار العلویه و علم الجو و سرانجام ۶- علم احکام نجوم. (همایی، ۱۳۶۹: ۱۴۲-۱۴۰) علم احکام نجوم طریقه‌ای برای غیب‌گویان و مبتنی بر این نظریه است که ستارگان در کارهای آدمی مؤثرند. از میان شعبه‌های یاد شده، آنچه با خرافه‌ها و اساطیر آمیخته شده، و از طریق پیشوایان دینی به تحریم آن حکم شده، قسم آخر است.

تولد بهرام گور و طلب کردن یزدگرد اول از منجمان برای بازگ کردن طالع وی:

طالعش حوت و مشتتری در حوت      زهره با او چو با یاقوت  
ماه در ثور و تیر در جوزا      اوج مریخ در اسد پیدا  
(نظامی، ۱۳۸۷: ۸۳)

در قصر بهرام گور تصویر ۷ دختر زیبا بود از ۷ پادشاه که آنان را به زنی گرفته بود. سپس مهندس شیده که یک ستاره شناس بود تصمیم گرفت ۷ قصر برای این ۷ دختر بسازد. که هر قصر

برنگ یکی از ستارگان آسمان بود.

برمزاج ستاره کرد قیاس	رنگ هر گنبدی ستاره شناس
در سیاهی چو مشک پنهان بود	گنبدی کوز قسم کیوان بود
صندلی داشت رنگ و پیرایه	و آنکه بودش ز مشتری پایه
گوهر سرخ بود در کارش	و آنکه مریخ بست پرگارش
زرد بود از چاه حمایت زر	و آنکه از آفتاب داشت خبر
رویش چو روی زهره سفید	و آنکه از زیب زهره یافت بود
بود پیروزه گون پیروزی	و آنکه بود از عطاردش روزی
داشت سر سبزی ز خلعت شاه	و آنکه مه کرده سوی برجش راه
هفت گنبد به طبع هفت دختر	بر کشیده بر این صفت پیکر
دختر هفت شاه در مهش	هفت کشور تمام در عهدش

(همان: ۱۴۵)

#### مقوله سعد و نحس بودن سیارات

طالع در لغت به معنای «برآینده و طلوع کننده، اختر و برج درجه طالع و نیز، جزیی است از منطقه البروج که در وقت مفروض در افق شرقی باشد. اگر آن وقت زمان ولادت شخصی بود، آن را طالع مولود یا طالع آن شخص گویند و اگر در اول سال شمسی باشد آن را طالع سال گویند و درجه آن را درجه طالع. طالع مشهورترین واژه احکام نجومی است». (برزگر خالقی، ۱۳۸۷: ۶۷۵-۶۷۴) طبق باور قدما، هر کدام از سیارات منظومه شمسی، با توجه به شکل و ظاهر خود، مظهري از مظاهر نور، دوستی، خشکی، زیبایی، عشق و جز این‌ها بوده‌اند. از مجموع نسبت این امور با یکدیگر و تلفیق این حالات، باورهایی در باره موقعیت زمانی سعد و نحس توسط منجم به دست می‌آید که می‌تواند روشن‌گر سرنوشت هر فرد و آینده او باشد. در این علم، استنباطها و استخراجات گسترده-ای بر اساس قران سیارات طراحی شده است که به پیش‌بینی تولد نوزادی خاص با ویژگی‌های منحصر به فرد می‌پردازد.

ویژگی‌هایی که می‌تواند نقشی اساسی در یک امر مهم مانند حکومت داشته باشد. چنان که در داستان‌های قدیم و در میان اقوام مختلف، نمونه‌های فراوانی از آنها به چشم می‌خورد. در بین کواکب برخی از آنها سعد هستند و موجب مبارکی می‌شوند و برخی نحس هستند و

ناکامی و شومی به بار می‌آورند. به گفته ابوریحان بیرونی: «زحل و مریخ نحسند علی کل حال؛ زحل نحس بزرگ و مریخ نحس کوچک. مشتری و زهره سعدند. مشتری سعد بزرگ و زهره سعد خُرد. مشتری برابر زحل است و برگشادن بندهای او از محنت است. زهره برابر مریخ اندر؛ و آفتاب هم سعد است و هم نحس. چون از دور بنگرد سعد باشد. نزدیک به هم که بود، نحس است. عطارد با سعود، سعد است و با نحوس نحس. دست با آن ستاره دارد که با وی است و چون تنها باشد به سعادت گرایسته‌تر و نزدیک‌تر است. قمر به ذات خویش سعد است و نهادش از ستارگان زو همی گردد از جهت زودی در حرکتش». (بیرونی، ۱۳۵۸: ۳۵۶)

#### - سعد اکبر (مشتری)

نام دیگرش برجیس و از بزرگ‌ترین سیاره‌های منظومه شمسی است. این بزرگی، درخشندگی و مرئی بودن از زمین (که بنابر علم نجوم قدیم مرکز منظومه شمسی در نظر گرفته می‌شد) از علل گزینش عنوان سعد اکبر برای آن بوده است. به نقل فرهنگ نظام (ذیل واژه مشتری): «مشتری نام یکی از هفت ستاره سیار در علم هیئت قدیم که در دوری از زمین ششمین است و نام فارسی اش برجیس و در علم نجوم سعد اکبر است...» و در فرهنگ معین: «... مشتری یکی از بزرگ‌ترین سیاره‌های منظومه شمسی است که پس از زهره درخشان‌ترین سیاره‌ها است و دارای ۱۲ مفر (نقطه طلوع) است که نام‌های دیگری مانند اورمزد و برجیس دارد...» (ذیل واژه مشتری).

ناگفته نماند که درباره این سیاره و جهات و جنبه‌های تأثیر آن روایت‌ها و داستان‌های گوناگونی در دیگر ملل و فرهنگ‌ها یافت می‌شود که بی‌تأثیر در تلقی شاعران فارسی زبان از آن نبوده است. از جمله: «در فرهنگ باستانی دیگر ملت‌های شرق مشتری نموداری از خدای خدایان آسمانی بوده است که بر پایه استوره‌های این ملت‌ها پدر خود، یعنی زحل (مریخ، خدای جنگاوری) را از فرمان‌روایی جهان خلع و خود بدون رقیب بر تمام آسمان‌ها برتری یافت. آن‌گاه یکی از برادران خود به نام نپتون را به فرمان‌روایی دریاها و برادر دیگرش پلوتون را به حکمرانی دوزخ گماشت. و باز این نکته هم قابل یادآوری است که آریاییان، دست‌کم تا پیش از مهاجرت معروفشان به جنوب، مشتری را به عنوان رب‌النوع درخشندگی و روشنایی و با نام اورمزد می‌پرستیدند، به طوری که اعتقاد به اهورمزدا که یکی از خدایان آیین زرتشتی و مرادف با اهورمزداست ادامه همان اعتقادی است که ذکر شد... (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل مشتری).

بر پایه همین اعتقاد بوده است که شاعران فارسی زبان غالباً لقب‌هایی چون حاکم ایوان ششم، قاضی صدر ششم، خواجه اختران، خواجه هفت اختر، خواجه اجرام و... برای آن قایل شده‌اند. و به دلیل سعددانستن آن را با لقب‌هایی چون سعد اکبر، سعد فلک، سعد آسمان، سعد گردون،

سعدالسعود، کوکب سعد، کوکب سعادت... و عنوان‌های دیگر مورد خطاب قرار داده‌اند. برای نمونه چند بیتی از این شعرها نقل می‌شود:

گرم به گوشه چشمی شکسته‌وار ببینی      فلک شوم به بزرگی و مشتری به سعادت  
(سعدی، ۱۳۸۳: ۶۲)

این پرده گرنه چرخ رفیع است پس چرا      سعدالسعود و اشرف اندر قرانی است  
(خاقانی، ۱۳۹۲: ۹۹)

چو آگه شد که شاه مشتری بخت      رسانید از زمین بر آسمان تخت  
سعادت برگشاد اقبال را دست      قران مشتری در زهره پیوست  
(نظامی، ۱۳۸۷: ۵۱)

او سمن سینه و نوشین لب و شیرین سخن است      مشتری عارض و خورشیدرخ و زهره لقااست  
(فرخی، ۱۳۸۷: ۸۳)

فروزنده چون مشتری بر سپهر      همه جای شادی و آرام و مهر  
بیامد شهنشاه ازین سان به دشت      همه تاجش از مشتری برگذشت  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۱۳۶)

به تو آورد سعد گردون روی      روی زی درگه خداوند آر  
(انوری، ۱۳۹۱: ۸۳)

## ۲- سعد اصغر (زهره)

چنان‌که از نجوم قدما دریافت می‌شود، سیاره زهره که نام دیگرش ناهید گفته شده، نقش سعد اصغر را داشته است. که به دلیل زیبایی رنگ سرخی که داشته است برازنده او می‌نموده. چنان‌که پس از این خواهیم گفت زهره را درعین حال نشانه شادی و طرب، رقص و پای‌کوبی و... هم می‌شناخته‌اند. درمجموع، زهره سیاره‌ای خوش‌یمن و خوش‌نما بوده و «فرهنگ نظام» آن را این‌گونه معرفی نموده است: «... زهره نام ستاره سوم از سیاره‌ای است که نام فارسی‌اش ناهید است. چون این ستاره در علم نجوم مری مطربان است بازیچه شاعران فارسی شده است» (جلد سوم ذیل واژه زهره)

در لغت‌نامه دهخدا در توصیف همین سیاره آمده است: «زهره که ادبا آن را مطربه فلک و اعراب آن را ناهید می‌نامند، ستاره ایست در فلک سوم که به علت سپیدی رنگش نزد شاعران فارسی به



عنوان سعد اصغر شناخته شده است. مدارش بین زمین و عطارد، و بعد از خورشید نزدیک‌ترین جرم آسمانی به زمین است. زهره صبحگاهی را کوکب صباحی و زهره شامگاهی را زهره مسایی نامند.» (ذیل واژه زهره)

بر پایه همین اعتقاد و باور از جانب قدما بوده است که زهره به اتفاق دو فرشته تبعیدی بر زمین؛ یعنی هاروت و ماروت در شعر فارسی نشانه اغواگری، فریندگی و حتا جادوگری هستند. عشرت طلبی بی حد، به همراه زیبایی و نیز چنان که اشاره شد، سحر و جادو و البته چاه بابل که محل زندان هاروت و ماروت است در بیش تر جاها در شعر فارسی همراه این سیاره سرخ‌رنگ درخشان است. لذا شگفتی ندارد که شاعران ما لقب‌هایی چون ارغنون‌زن گردون، رودگر فلک، عروس ارغنون‌زن، بربط‌نواز، زنی بربط‌نواز و خلاصه خنیاگر و مطربه فلک برای زهره قایل شده‌اند. از باب نمونه به شعرهای زیر استناد می‌کنیم که:

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ      سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

(حافظ، ۱۳۸۶: ۲۰)

بیاور می که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن      به لعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش

(همان: ۵۴)

به جهان تکیه مکن ور قدحی می‌داری      شادی زهره جبینان خور و شیرین‌دهنان

(همان: ۵۲۰)

اشاره شد که نام زهره در جاهایی با نام دو فرشته رانده شده از آسمان؛ یعنی هاروت و ماروت همراه است، لازم می‌نماید پیش از ادامه شعرها در این باب مختصری از داستان این دو فرشته مطرود گفته شود.

«در روایات مذهبی آمده است که هاروت و ماروت دو تن از فرشتگان الاهی بودند که در زمان ادیس پیامبر و منجم در سرزمین بابل فرود آمدند تا به مردم سحر و جادو بیاموزند. اما در این سرزمین با زنی مطربه به نام زهره برخوردند، عاشق او شدند و با او گناهان زیاد در زمین مرتکب شدند تا سرانجام مورد غضب خداوندی قرار گرفتند و عقوبتشان این شد که هر دو تا روز قیامت از موی سر در چاهی در بابل آویخته باشند. و زهره هم از خداوند خواست تا جزایش موکول به جهان دیگر شود، که مورد پذیرش خداوند قرار گرفت. و لذا در این دنیا به صورت سیاره درخشانی درآمد و در آسمان جای گرفت تا در آخرت به حسابش رسیدگی شود. (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل زهره)

بالات شجاع ارغوان تن  
 مطرب به سحرکاری هاروت در سماع  
 زهره با ماه و شفق گویی ز بابل جادویست  
 به فروغ زخ زهره صفتست  
 بر لب باریک جام، عاشق لب دوخته  
 زیر تو عروس ارغنون زن  
 خجلت به روی زهره زهرا برافکند  
 نعل و آتش در هوای قیرگون انگیخته  
 به فریب دل هاروت فنست  
 بر سر گیسوی چنگ زهره سر انداخته  
 (خاقانی، ۱۳۹۲: ۲۷۳)

زهره گر در مجلس بزمش نباشد بربطی  
 طالعش گر زهره باشد در طرب  
 چون زنی از کاربر شد روی زرد  
 در میان اختران چون نای بی طنبور باد  
 میل به کی دارد و عشق و طلب  
 مسخ کرد او را خدا و زهره کرد  
 «مولوی»

چو زهره برگشاده دست و بازو  
 شکر و بادام به هم نکته ساز  
 بهای خویش دیده در ترازو  
 زهره و مریخ به هم عشقباز  
 (نظامی، ۱۳۸۷: ۱۰۹۷)

بخواندی قصه هاروت و ماروت  
 «ناصر خسرو»

زهره پنهان که دمر هاروت را زیر زمین  
 تو چه هاروتی، چرا مر زهره را پنهان کنی  
 «امیر معزی»

عهد شیران می کند آهوی رو به باز او  
 راه بابل می زند هاروت افسون ساز او  
 «خواجوی کرمانی»

### ۳- نحس اکبر (زحل)

بر طبق اطلاع مأخوذ از نجوم قدیم و آنچه از گفته شاعران به دست می آید نحوست طالع  
 شخص یا واقعه ای همواره با سیاره کیوان یا زحل همراه بوده است. این سیاره که در هفتمین و  
 آخرین مدار از مدارات هفتگانه آسمانی سیر می کرد به همین لحاظ دورترین سیاره نسبت به زمین  
 (طبق نجوم قدیم) محسوب و این خود از نام زحل که معنی دور می دهد آشکار است. احتمال  
 می رود که همین فاصله دور آن از زمین، و ضمن رنگ و شمایل آن باعث نحس شمردن آن از  
 جانب قدما گردیده است. در «فرهنگ نظام» پیرامون این سیاره آمده:

«کیوان نام ستاره هفتم از سیاره‌ای است که لفظ عربی زحل است... زحل نام ستاره هفتم از هفت سیاره‌ای است که نام فارسی‌اش کیوان و نزد منجمین نحس اکبر است» (فرهنگ نظام، جلد چهارم، ذیل کیوان)

و در فرهنگ آنندراج: «... کیوان نام کوکب زحل است که بر فلک هفتم می‌باشد و از همه کواکب اعلی و اعظم است. «کی» به معنی بزرگ و «وان» به معنی مانند است» (فرهنگ آنندراج، محمد پادشاه، ج پنجم، ذیل کیوان)

و در فرهنگ دهخدا تفصیل بیش‌تر از آن آمده و گوید: «سیاره کیوان که نام دیگرش زحل است مرکب از دو کلمه کی به معنی بزرگ و ون یا وان به معنی مانند است و به خاطر همین آن را از همه کواکب بزرگ‌تر و آشکارتر و دورتر می‌دانستند. لفظ کیوان ایرانی نیست، بلکه کلمه‌ای بابلی است و بر پایه آن‌چه که از قراین برمی‌آید ایرانیان ابتدا نامی برای این سیاره نداشته‌اند. اما لفظ زحل عربی و به معنی بلند است و به سبب دوریش از زمین به این نام خوانده شده است. و به همین خاطر در ادبیات عرب هر چه بلند را بدان مثال می‌زنند و آن را شیخ‌النجوم نیز می‌دانند. اما این سیاره نزد منجمان به عنوان نحس اکبر شمرده می‌شود (لغت‌نامه دهخدا، ذیل زحل و کیوان)

برعکس سیاره‌های دیگر که گاه از این جهات دو وجهی شمرده شده‌اند، مثل زهره که هم سعد و هم نشان شادی و طرب بوده کیوان را تنها به نحوستش می‌شناسند و جز این، مگر بلندی آن، صفتی برای آن نداشته‌اند.

«با کنکاش بیش‌تر دانسته می‌شود که مدار زحل در نجوم جدید بین مدار مشتری و اورانوس قرار دارد. کلمه زحل از فعل زحل‌یزحل گرفته شده که به معنی گریختن و گریزی است و علت این نام‌گذاری طبعاً چنین بوده که پیش از بازشناسی سیاره‌های جدید منظومه شمسی، یعنی اورانوس، نپتون و پلوتون، زحل دورترین و بلندترین سیاره از سیاره‌های هفتگانه شمرده می‌شده.

در افسانه‌های یونانی زحل به نام کورنوس یا فرزند زمین و آسمان و پدر مشتری و مریخ و نپتون و افروdit بوده که عاقبت توسط فرزند بزرگ خود زئوس یا مشتری از سلطنت خلع گردید. با توجه به این استوره‌های منجمان احکام، القاب و عناوین از قبیل کوکب پیران و دهقانان، ارباب قلاع و خاندان‌های قدیم و غلامان سیاه و صحرائشینیان و مردم سقله و خسیس و زاهدان بی‌علم و موصوف به صفات مکر و کینه و حمق و جهل و بخل و ستیزه و کاهلی به آن داده‌اند» (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل کیوان)

و در لغت‌نامه دهخدا: «... در شعر فارسی زبان علاوه بر این که با نام‌های کیوان و زحل از این سیاره ذکر نام کرده‌اند، بلکه همانند منجمان احکامی و به تبع آن نام‌هایی از قبیل پاسبان هفتمین

طارم، پیر فلک، راهب دیر هفتم، نحس اکبر، معمر و هندوی باریک‌بین، هندوی پیر، هندوی هفتم چرخ، خادم پیر، دیده‌بان فلک... به این سیاره داده‌اند (لغت‌نامهٔ دهخدا)

با این اوصاف و چنان‌که گذشت، تعجیبی ندارد اگر در شعرهای فارسی علاوه بر نحوست دوری و بلندمرتبگی، نگهبانی آسمان‌ها، پیر فلک و صفات دیگر از این قبیل که در بالا گذشت به این سیاره داده باشند. اینک شعرهای مشعر بر القاب فوق.

از شما نحس می‌شوند این قوم      تهمت نحس بر زحل منهد  
 زحل نحس تیره‌روی نگر      کز بر مشتریش مستقر است  
 (خاقانی، ۱۳۹۲: ۲۰)

به ایوان در بسازم بارگاهت      به کیوان بر فرازم پایگاهت  
 ریاحین بر زمیانش گستریده      درختانش به کیوان سر کشیده  
 (نظامی، ۱۳۸۷: ۲۰۷)

جرم کیوان آن معمر هندوی باریک‌بین      پاسبانی تو نشاندی هر زمان بر منظری  
 دارد از لطف تو برجیس و زقهر تو زحل      این سعادت مستفاد و آن نحوست مستعار  
 (انوری، ۱۳۹۱: ۱۱۵)

#### ۴- نحس اصغر (مریخ)

به همان نسبت که سعد اکبر و سعد اصغر داشته‌ایم، می‌توان دریافت که علاوه بر نحس اکبر نحس اصغر هم می‌باید وجود داشته باشد، و آن نیست مگر سیارهٔ مریخ که نام فارسی‌اش بهرام و پنجمین سیاره از سیاره‌های منظومه شمسی به حساب می‌آید. این سیاره نیز چون سیارهٔ زهره و برخی دیگر سیاره‌ای دو وجهی است، یعنی هم علامت نحوست و در عین حال به زعم قدما خداوند جنگ و خون‌ریزی هم بوده است. در اشکال تخیلی قدیم که از این سیاره رسم شده آن را به شکل جنگ‌جویی مسلح و با سپر و شمشیر یا تیر و کمان نشان داده‌اند. در فرهنگ نفیسی، تألیف مرحوم ناظم‌الاطباء علی اکبر نفیسی، پیرامون این سیاره آمده است:

«... مریخ، مأخوذ از تازی، چهارم‌کوکب سیار در عالم شمس، که بهرام نیز گویند و به اعتقاد بطلمیوس کوکب سیاری است که در آسمان پنجم واقع شده...» (فرهنگ نفیسی، ج پنجم، ذیل مریخ) و در آندراج: «مریخ نام ستاره فلک پنجم از ستاره‌های نحس و آن را بهرام و جلاد فلک نیز گویند. منجوس و دال بر جنگ و خصومت و گریزی و ظلم است» (فرهنگ آندراج، ج شش ذیل

(مریخ)

و سرانجام در فرهنگ دهخدا: «مریخ یا بهرام نام سیاره فلک پنجم است و از ستاره‌های نحس است و وجه تسمیه آن به بهرام به خاطر جنگ و خصومت و خونریزی است. لفظ مریخ مأخوذ از کلمه مرخ است که نام درختی است که از چوبش تیر آتش‌زنه درست می‌کنند. و چون مریخ در آسمان سرخ رنگ و نورانی است آن را به آتش‌زنه تشبیه کرده‌اند که سرخ‌رنگ است.

اما وجه تسمیه دیگر آن این است که می‌گویند مریخ به معنی تیر بدون پر است. و چون تیر بدون پر هنگام پرتاب به چپ و راست منحرف می‌شود، آن را به سیاره مریخ که در آسمان حرکت انتقالی‌اش به صورت چپ و راست است تشبیه کرده‌اند. و تشبیه آن به آتش به علت سرخی نور آن است. همچنین این سیاره را صاحب جیش (فرمانده سپاه) شمس نیز نامیده‌اند و منجمان این سیاره را بعد از کیوان که نحس اکبر است، به عنوان نحس اصغر معرفی کرده‌اند». (لغت‌نامه دهخدا، ذیل مریخ)

علاوه بر دلایل فوق مبنی بر نامیده شدن این سیاره به مریخ یا بهرام که ذکر شد برخی باورهای دیگر راجع به این سیاره وجود داشته که از باب نمونه یکی از آن‌ها از فرهنگ اصطلاحات نجومی نقل می‌گردد:

«علت این که مریخ را بهرام نام نهاده‌اند و آن را خدای جنگ دانسته‌اند به خاطر این است که بهرام (وهران و هران) به معنی فاتح و جنگ‌جو و درهم‌شکننده است. به همین علت این سیاره در تصورات ایرانیان و یونان و روم خدای جنگ محسوب شده و با نام آرس و مارس فرزند ساتورن (زحل) و برادر ژوپیترا یا زئوس یا مشتری نامیده شده است و به خاطر همین نورانیتش است که منجمان قدیم جسارت و سفاحت و لجاج و دروغ و تهمت و زنا و خیانت را به آن نسبت می‌دهند و به خاطر همین باورها، احکام و استوره‌های قدیمی است که شاعران فارسی از مریخ با عنوان‌های مریخ سلحشور، مرغ خون‌آلود، ترک خنجرکش، امیر خطه پنجم یاد کرده و از خشم و سلحشوری او سخن به میان آورده‌اند (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل مریخ)

زغال از دود خصمش عود گردد      که مریخ از ذنب مسعود گردد  
گلنار چو مریخ و گل زرد چو ماه      شمشاد چو زنگار و می لعل چو زنگ  
«منوچهری»

تا این‌جا از چهار سیاره مهم از هفت سیاره موجود در منظومه شمسی به پنداشت قدما سخن رفت که برخی از آنان تک‌وجهی و برخی دووجهی و چندوجهی بودند (زهره که هم سعد اصغر و

هم سیاره طرف و شادی و... بود و مریخ که هم نحس اصغر و هم سیاره دلآوری و جنگ). می ماند سه سیاره دیگر که دو عدد آنان، یعنی ماه و خورشید، یکی نشان روشنی مفرط و فراگیری و دیگری علامت زیبایی و سادگی به حساب می آیند که فعلاً از بحث ما خارج هستند. و لذا تنها می ماند سیاره تیر یا عطارد که مناسب می نماید جهت ختم مقال مطلبی چند در باب آن هم بیاوریم.

#### ۵- دبیر فلک (عطارد)

مرحوم دهخدا ذیل مدخل عطارد آورده اند: «ستاره ایست معروف که بر فلک دوم تابد و آن را دبیر فلک گویند. علم و عقل بدو تعلق دارد... معنای آن (عطارد) نافذ در امور باشد و لذا دبیر و کاتب را بدان نامیده اند. و آن در فلک دوم است، پس از فلک قمر، آن را زوجسدین نیز نامند و بلاد روم بدان منسوب است و در علم احکام نجوم ربّ روز چهارشنبه است. خدای موهومی بت پرستان قدیم و قاصد ملاء اعلی و خدایی که همواره معاون علم و تجارت بوده و یونانیان وی را هرمس، یعنی مفسر اراده خدایان می نامیدند.

عطارد به موجب افسانه یونانی پیامبر یا قاصد خدایان و حامی قاصدان و بازرگانان بوده است و آن کوچک ترین منظومه شمسی است. نام های دیگر آن تیر، زادوش و زادوش است. عطارد در نزد یونانیان رب النوع سخنوری و بازرگانی بوده است.

عطارد در قلم مسمار کردی      پرند زهره بر تن خار کردی

(نظامی، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

نگاه نظامی به افلاک بیشتر متکی به آموزه های قرآنی است که در آیات متعدد لزوم شناسایی آسمانها و آنچه را که در آن قرار دارد و فهم تأثیری که بر هم و بر زندگی زمینیان دارند، با کمال صراحت به انسان گوشزد کرده است. برای نمونه، در قرآن کریم آمده است: «و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار»

[و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند که پروردگارا، این را بیهوده نیافریده ای، پاکا که

تویی، ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار.] (آل عمران: ۱۹۱)

و نیز می فرماید: «اولم ینظروا فی ملکوت السماوات و الارض» [آیا در ملکوت آسمانها و زمین و

آنچه خداوند آفریده است، نمی نگرند.] (اعراف: ۱۸۵)

#### نمادپردازی تعلیمی - عرفانی از نجوم و احکام آن

ادب تعلیمی و عرفانی از مبحث غنی و ارزشمند در ادب پارسی است. علاوه بر این که هیچ متنی از دیرباز عاری از مقوله ی تعلیم نیست؛ محتوا و رویکرد تعلیمی در هر دوره متحول شده و

روند تکاملی تعلیم و تربیت اخلاقی در مسیر تکامل بوده است.

یکی از شاعران توانمند در زمینه ادغام مبحث عرفان و تعلیم، نظامی است. نظامی ضمن اشاره به باورهای نجومی، همزمان که بی اساس بودن باورهای خرافی و طالع بینی ستاره‌شناسی را یادآور می‌شود؛ همزمان به مقوله توحید خداوند و قدرت بی نظیر خالق اشاره می‌کند:

گر منم آن پرده بهم در نورد	پرده برانداز و برون آی فرد
عقد جهانرا زجهان واگشای	عجز فلک را به فلک وانمای
مسخ کن این صورت اجرام را	نسخ کن این آیت ایام را
وام زمین را به عدم بازده	حرف زبانرا به قلم بازده
جوهریان را زعرض دور کن	ظلمتیان را بنه بی نور کن
منبر نه پایه بهم درفکن	کرسی شش گوشه بهم در شکن
سنگ زحل بر قلدح زهره زن	حقه مه بر گل این مهره زن
پر بشکن مرغ شب و روز را	دانه کن این عقد شبافروز را
قالب یک خشت زمین گومباش	از زمی این پشته گل بر تراش
پرده‌ای از راه قدیمی بیار	تا کی ازین راه نوروزگار
گردن چرخ از حرکات و سکون	طرح برانداز و برون کش برون
زیرتر از خاک نشان باد را	آب بریز آتش بیسداد را
دیده خورشید پرستان بدوز	دفتر افلاک شناسان بسوز
باز کن این پرده ز مثنی خیال	صفر کن این برج زطوق هلال
بر عدم خویش گواهی دهند	تا به تو اقرار خدایی دهند

(نظامی، ۱۳۸۷: ۳۲)

پس از نظامی، روند ترکیب شعر تعلیمی و عرفانی ادامه یافت. یکی از برجسته ترین شاعرانی که مباحث نجومی را به ادب تعلیمی گره زده است، مولانا است. بی شک مولوی در این رویه ادبی - بلاغی به نظامی توجه داشته است. مولانا در نمادپردازی اختران و افلاک، مطابق سنت و روش خویش در شاعری و ایجاد منظومه‌ای چند لایه که هر لایه از معانی آن مخاطب خاصی دارد و گروهی را به خود مشغول می‌سازد، ستارگان آسمانی و احکام مربوط به آنها را در شمار نمادهای «فرارونده» قرار داده است. در این نوع نمادپردازی تصاویر ملموس بیانگر دنیای معنوی و حقیقی‌ای

است که دنیای واقع در مقایسه با آن تنها نمودی ناقص به شمار می‌آید. ولینسکی هدف نمادهای فرارونده را «ادغام دو جهان محسوس و الهی در تجسمی هنری» می‌داند. (جدویک، ۱۳۷۵: ۱۵)

در تعریف نمادهای فرارونده گفته‌اند. «نماد عبارت از حرکت از گستره چیزهای مادی و احساس‌هایی که بر می‌انگیزند، به سوی گستره برداشتهای انتزاعی و عواطف فردی است، از گستره منظرها و آواها و بوها، به سوی برداشتهای عواطفی که اینها بر می‌انگیزند.» (همان: ۲۴) این نوع از نمادگرایی در تلاش است تا خواننده را به فراسوی واقعیت برساند، اما بی‌هیچ شک از «واقعیت» به عنوان نقطه شروع استفاده می‌کند. و این نکته با توجه به جهان بینی مولوی بسیار طبیعی به نظر می‌رسد، زیرا به اعتقاد وی و سایر عرفا، همه پدیده‌های دنیای محسوس، اصل الهی و نمونه‌ای ازلی دارند و جهان مادی جلوه و سایه‌ای از جهان معنوی است. در حقیقت، آثار عرفانی ناب را می‌توان بازتاب مثالی و تصویری یک معنی و اندیشه ناپیدا، اما ازلی، دانست که هستی این جهانی مدام تحت تأثیر آن واقع می‌شود و حرکت و معنای خود را از آن به وام می‌گیرد (صرفی، ۱۳۸۱: ۳۵)؛ چنانکه مولانا خود می‌گوید:

ما همه شیران ولی شیر علم	حمله‌مان از باد باشد دم به دم
حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد	جان فدای آنکه ناپیداست باد
این جهان نیست چون هستان شده	و آن جهان هست بس پنهان شده

(۱۰/۳۸/۱)

نظامی با کمک گرفتن از مباحث نجومی، مخاطب را به انسانیت و تزکیه نفس فرامی‌خواند:

چو طالع موکب دولت روان کرد	سعادت روی در روی جهان کرد
خلیفت وار نور صبح گاهی	جهان بستد سپیدی از سیاهی
فلک را چتر بد سلطان بایست	که الحق چتر بی سلطان نشایست
در آوردند مرغان دهل ساز	سحرگه پنج نوبت را به آواز
بدین تخت روان با جام جمشید	به سلطانی برآمد نام خورشید
ز دولتخانه این هفت فغفور	سخن را تازه‌تر کردند منشور
طغان شاه سخن بر ملک شد چیر	قراخان قلم را داد شمشیر
بدین شمشیر هر کو کار کم کرد	قلم شمشیر شد دستش قلم کرد



من از ناخفتن شب مست مانده  
بدین دل کز کدامین در در آییم  
چه طرز آرم که ارز آرد زبان را  
درآمد دولت از در شاد در روی  
که کار آمد برون از قالب تنگ  
چنین فرمود شاهنشاه عالم  
که صاحب حالتان یکباره مردند  
فلک را از سر خنجر زبانی  
عطارد را قلم مسمار کردی  
چو عیسی روح را درسی درآموز  
ز تو پیروزه بر خاتم نهادن  
گرت خواهیم کردن حق شناسی  
و گر با تو دم ناساز گیریم  
چو شمشیری قلم در دست مانده  
کدامین گنج را سر برگشاییم  
چه برگیرم که در گیرد جهان را  
هزارم بوسه خوش داد بر روی  
کلیدت را در گشادند آهن از سنگ  
که عشقی نو برآر از راه عالم  
ز بی سوزی همه چون یخ فسرندند  
تراشیدی ز سر موی معانی  
پرنده زهره بر تن خار کردی  
چو موسی عشق را شمعی برافروز  
ز ما مهر سلیمانی گشادان  
نخواهی کردن آخر ناسپاسی  
چو فردوسی زمزدت باز گیریم  
(نظامی، ۱۳۷۲: ۳۱)

چو سر بر کرد ماه از برج ماهی  
ز ثورش زهره وز خرچنگ برجیس  
ز پرگار حمل خورشید منظور  
عطارد کرده ز اول خط جوزا  
ذنب مریخ را می کرده در کاس  
بدین طالع کز او پیروز شد بخت  
مه پرویز شد در برج شاهی  
سعادت داده از تلیث و تسدیس  
بدلو اندر فکنده بر زحل نور  
سوی مریخ شیرافکن تماشا  
شده چشم زحل هم کاسه راس  
ملک بنشست بر پیروزه گون تخت  
(نظامی، ۱۳۸۳: ۶۴)

## انوری

در شعر انوری، گونه‌ای متفاوت از ادب تعلیمی ملاحظه می‌شود؛ شاعر ضمن ترفیع جایگاه ممدوح نسبت به اجرام و افلاک، به صورت تلویحی او را در جایگاه منجی و انسان کامل قرار می‌دهد که مردم را در پناه گرفته و از گزند حوادث و مجازات محافظت می‌کند:

اجرام فلک یک به یک اندر قلم آرند  
گر عرض دهد عارض، جاه تو چشم را

بر جای عطارد بنشانند قلم تو      گر در سر منقار کشد جذر اصم را  
ای در حرم جاه تو امنی که نیاید      از بویهی او خواب خوش آهوی حرم را  
(انوری، ۱۳۶۶: ۳۶)

گاه نیز در مقام انذار و هشدار به مخاطب از نجوم بهره می‌گیرد:

بس که بندد چون هوا جنبان شود نقش حریر      خصم اگر گوید که من همچون توام گو آب را  
هیچ تار عنکبوت انرد طنین آمد چو زیر      لیک از ناهید گردون پرس تا بر شاهرود  
گرچه کوه دیدگان را در خیال افتد منیر      کی بود ماه مقنع همچو ماه آسمان  
زانکه هرگز بر نیاید هیچ صبحش جز که قیر      مشرق صبح حسود تو ز شام آبستن است  
گو جرس چندان که خواهی می‌کن از جنبش نفیر      بختی بخت تو نامد زیر ران کبریا  
از سپاه دی کی اندیشند تیز و زمهریر      آفتاب آسمان درع و مه کوکب حشم  
تا که باشد هست از این خدمت چو از جان ناگیر      صاحباً صدرا خداوند اکریم بنده را  
(انوری، ۱۳۶۶: ۸۶)

کمال و منزلت ممدوح از افلاک بالاتر است و سیارات، بنده و نورگیرنده از وی:

نهد کمال ترا عقل بر فلک تقدیم      اگر وجود ترا بر زمین نهد تاخیر  
به بارگاه تو مریخ حاجب درگاه      به حضرت تو عطارد خریطه دارو دبیر  
به پیش قدر تو گردون بود به پایه نژند      به جنب طبع تو دریا بود چو عشر عشر  
فتاده نور عطای تو بر وضع و شریف      چنان که سایه عدل تو بر صغیر و کبیر  
(انوری، ۱۳۶۶: ۸۸)

به درگه تو فلک را گذر به پای ادب      به جانب تو قضا را نظر به عین رضاست  
عیار قدر تو آن اوجها که بر گردون      عیال دست تو آن موجها که در دریاست  
ز شوق مجلس تست آن طرب که در زهره است      ز بهر خدمت تست آن کمر که بر جوزاست

ممدوح شاعر که مزین به صفات کمال انسانی است، رونق‌بخش افلاک و سیارات است. در همین ابیات تلویحاً ممدوح را به بخشندگی فراتر از اجرام سماوی دعوت می‌کند:

ملک تاج‌بخش و تاج ملوک      کز یمین ملک در یسار گرفت

آنچه ملکی به یک سوال بداد  
وانکه ملکی به یک سوار گرفت  
صیع تیغیش چو از نیام بتافت  
آفتاب آسمان حصار گرفت  
عکس بزمش چو بر سپهر افتاد  
خانه زهره زو نگار گرفت  
رزم او را فلک تصور کرد  
ساحتش تیغ آبدار گرفت  
بزم او رازمانه ییاد آورد  
فکرتش نقش نوبهار گرفت  
ناصرخسرو

ناصرخسرو تقسیم بندی افلاک و سیارات را به سقراط نسبت داده است:

سقراط هفت میر نهاد این را  
تدبیر ساز و کارکن و رهبر  
سبز است ماه و گفت کزو روید  
در خاک ملح و، سیم به سنگ اندر  
مریخ زاید آهن بد خو را  
وز آفتاب گفت که زاید زر  
برجیس گفت مادر ارزیز است  
مس را همیشه زهره بود مادر  
سیماب دختر است عطارد را  
کیوان چو مادر است و سرب دختر  
این هفت گوهران گدازان را  
گر قول این حکیم درست آید  
با او مرا بس است خرد داور  
(ناصرخسرو، ۱۳۸۵: ۶۴)

او از نخستین شاعرانی است که شعرش را در خدمت ایدئولوژی قرار داده است. نجوم و اجرام آسمانی در شعرش، عموماً به صورت نمادین مطرح شده است.

اگر چه بی عدد اشیا همی بینی در این عالم  
ز خاک و باد و آب و آتش و کانی و از دریا  
چو هاروت ار توانستی که اینجا آئی از گردون  
از اینجا هم توانی شد برون چون زهرهی زهرا  
ز گوهر دان نه از هستی فزونی اندر این معنی  
که جز یک چیز را یک چیز نبود علت انشا  
خرد دان اولین موجود، زان پس نفس و جسم آنگه  
نبات و گونه حیوان و آنگه جانور گویا  
همی هریک به خود ممکن بدو موجود ناممکن  
همی هریک به خود پیدا بدو معدوم ناپیدا  
(همان: ۲۷)

ناصرخسرو از معدود شاعرانی است که خرد را بر تقدیرگرایی منشعب از نجوم ارجح می‌داند و

آن را از مشتری، خوش‌یمن تر می‌بیند:

مگر جهل درداست و دانش دواست  
به داروی علمی درون علم دین  
سخن به ز شکر کزو مرد را  
سخن در ره دین خردمند را  
گلی جز سخن دید هرگز کسی  
بیاموز گفتار و کردار خوب  
مراد خدای از جهان مردم است  
که دانا چنین از جهالت بری است  
ز بس منفعت شکر عسکری است  
ز درد فرومایگی بهتری است  
سوی سعد رهبرتر از مشتری است  
که بی آب و بی نم همیشه طری است؟  
که ت این هر دو بنیاد نیک اختری است  
دگر هرچه بینی همه بر سری است  
(همان: ۴۹)

آن را طلب، ای جهان، که جوایست  
واشفته بدو سپاری و برکه  
وز مشتری و قمر بیارائی  
آخر بدهی به ننگ و رسوائی  
هرچند که شاه نامور باشد  
واشفته کنی به دست بیادای  
بشونو پدرانیه، ای پسر، پندی  
پرهیز کن از کسی که شناسد  
وز دل به چراغ دین و علم حق  
این بی مزه ناز و عز و رامش را  
شاهنشاه ری کنی غلامش را  
مرقبیب زین و اوستامش را  
بی شک یک روز لاف و لامش را  
نابوده کنی نشان و نامش را  
احوال به نظم و نغز و رامش را  
آن پند که داد نوح سامش را  
دنیسی و نعیم بی قوامش را  
ن بتواند بر دمر ظلامش را  
(همان: ۳۳)

### نتیجه گیری:

بر اساس آنچه گذشت، نجوم احکامی یکی از جزئیات دانش‌ها و در شمار تفننات علمی و دستمایه‌های شعری نظامی، انوری و ناصر خسرو و در عین حال مورد بی‌اعتقادی ناصر خسرو و نظامی است. این دو شاعر که یکی در پرتو مذهب تشیع و دیگری با استعانت از آموزه‌های عرفانی به نگرش توحیدی محض دست یافته‌اند؛ قدرتی بالاتر از خداوند جهت دخل و تصرف در امور جهان متصور نیستند؛ با این حال از مباحث نجومی جهت تأویل و تفسیر اندیشه‌های خود استفاده کرده‌اند.

کاربرد نجوم در تبیین مفاهیم عرفانی - تعلیمی بر مبنای شعر نظامی، انوری و ناصر خسرو / ۳۸۱

در شعر نظامی، کم و بیش اصطلاحات نجومی با اندیشه‌های عرفانی پیوندی نمادین و توأم با تأویل‌های خاص خورده‌اند و شکلی از نجوم با تأویلات عارفانه به خود گرفته‌اند. در شعر انوری، شکلی ممتاز از ادب تعلیمی ملاحظه می‌شود که اندیشه‌های نجومی را به خدمت می‌گیرد تا ضمن برتری دادن جایگاه ممدوح بر سیارات، وی را به بخشش و بلندنظری ترغیب کند.

## منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- بهروز، ذبیح‌الله، (۱۳۳۱)، «تقویم و تاریخ در ایران، از رصد زرتشت تا رصد خیام» ایران کوده، شماره ۱۵، انجمن ایرانویج، تهران.
- ۳- برزگرخالقی، محمدرضا، (۱۳۸۷) شرح دیوان خاقانی، تهران: زوار، جلد اول، ۱۳۸۷.
- ۴- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۷)، التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، تصحیح: جلال‌الدین همایی، تهران: نشر هما، چاپ چهارم.
- ۵- بیکرم، ئی، هنینگ، دبلیو بی و دیگران، (۱۳۸۴)، علم در ایران و شرق باستان، ترجمه: همایون صنعتی‌زاده، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان و نشر قطره.
- ۶- چدویک، چارلز، (۱۳۷۵)، سمبولیسم، ترجمه: مهدی سبحانی، تهران: مرکز.
- ۷- سرامی، قدمعلی، (۱۳۶۸)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۸- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، نقد ادبی، تهران: فردوس.
- ۹- صرفی، محمدرضا، (۱۳۸۱)، صفیر سیمرخ، تهران: نشر چشمه.
- ۱۰- فرهنگ اصطلاحات نجومی، (۱۳۵۷)، ابوالفضل مصفی، تبریز، دانشکده ادبیات.
- ۱۱- فرهنگ فارسی آندراج، محمد پادشاه متخلص به شاد، تهران، خیام، بیتا.
- ۱۲- فرهنگ برهان قاطع، (۱۳۵۷)، محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)، تهران، امیرکبیر.
- ۱۳- فرهنگ یا لغت‌نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، موسسه لغت‌نامه.
- ۱۴- فرهنگ فارسی معین، (۱۳۶۰)، محمد معین، امیرکبیر، تهران.
- ۱۵- فرهنگ فارسی نظام، (۱۳۶۳)، سید محمدعلی داعی الاسلام، تهران، دانش.
- ۱۶- فرهنگ نفیسی، (۱۳۵۵)، علی اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء) تهران، خیام.
- ۱۷- فخرالدین اسعدگرگانی، (۱۳۴۹) ویس و رامین، به تصحیح: ماگاتی تودوا و الکساندر گواخاریا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۸- کوورجی کویاجی، جهانگیر، (۱۳۸۰)، بنیاد اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران، چاپ دوم، ترجمه: جلیل دوستخواه، تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها و انتشارات آگه.
- ۱۹- مسعود بخاری، شرف‌الدین محمد بن مسعود، (۱۳۷۹)، مجمع‌الاحکام، تصحیح: علی حصوری، تهران: طهوری.
- ۲۰- مصاحب، غلامحسین و دیگران، (۱۳۴۵)، دایره‌المعارف فارسی، سه جلد، تهران: شرکت سهامی افست.
- ۲۱- مصفی، ابوالفضل، (۱۳۸۱)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.
- ۲۲- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۲)، غزلیات شمس، تصحیح: بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

- ۲۳- -----،-----، (۱۳۷۷)، مثنوی معنوی، تصحیح: عبدالکریم سروش، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۲۴- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۹)، مقالات ادبی، تهران: مؤسسه نشر هما.
- ۲۵- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و انتشارات سروش.

## ***Use of Astronomy in Explaining Mystical-Educational Concepts Based on Military Poetry, Anvari and Nasser Khosro***

*Behnaz Shahnavazi, Faculty Member of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Khash Branch, Khash, Iran<sup>1</sup>*

### ***Abstract***

*There is a tendency for education and ethics in all periods of Persian poetry; what distinguishes poetry in different styles and discourses is the way poets and scholars express it. In Anvari and Nasser Khosrow's poetry, he is part of a teaching poem with the help of literary images made of constellations. The poet uses education to elevate the stars and the planets, to be in a state of sadness and so on. In military poetry, in addition to teaching poems, mystical teachings are provided with the help of these constellations and the foundations of astronomy.*

*In this research, we seek to present a report on the way these poets express themselves. The research is based on a descriptive-analytical method and is based on library resources. .*

***Keywords:*** *Military, Anvari, Naser Khosrow, Astronomy, Educational Poetry, Mystical Poetry.*

---

<sup>1</sup> [Bshahnavazi60@gmail.com](mailto:Bshahnavazi60@gmail.com)